

قصه

ضمیمه‌ی رشد نوآموز

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

تابستان ۹۷ • ۱۶ صفحه www.roshdmag.ir • ISSN:1606-9234





« به نام خدا »

سلام، عرض نقاش عزیزم قصه‌ی ناشیرو. انشا الله خدا رو سلامت باشیرو. نامه‌ی شما به دستم رسید و از راهنمایی‌های شما تشکر می‌کنم. ممنونم از اینکه جزوه‌ی کلاژ را برای من فرستادید. از من خواسته بودید که ۱۰ مدل درخت به همراه پدر بزرگ و مادر بزرگ را بکشیم. نقاشی من کلاژ است. لایه‌های مختلف یکدیگر را با روش کلاژ درست کردم. از این به بعد سعی می‌کنم نقاشی بیشتری برای شما بفرستم و از راهنمایی‌های شما در هر نقاشی استفاده کنم. انگیزه‌ی گرم و دردی‌های من متوجه زادی، قیاسی می‌بود. باز هم همیشه در حفظ مشغول بودید. نامه‌ی از طرف شما هستم. لایه‌های نامه‌ی شما به دستم می‌رسد بسیار ذوق‌رندی نمود و همان لحظه شروع به کشیدن نقاشی یا موضوعی که از من خواسته بودید می‌شوم. «دوستان درم»



مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: احمد عربلو
مدیر داخلی: معصومه خیر آبادی
ویراستار: بهروز راستانی
طراح گرافیک: میترا چرخیان
دبیر اجرایی: سمینه خوبی
عکاس: غلامرضا بهرامی، نگار کر دیچه، نیلوفر کر دیچه

- کارشناس نقاشی: رویا صادقی
- کارشناس شعر و قطعه ادبی: کبری بابایی
- کارشناس داستان: عباس قدیر محسنی

تصویرگران: دوستان عزیزمان از مرکز ۳ و ۱۵
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هستند:
با تشکر از سمینه خوبی مربی گرامی مرکز کانون

● نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، خیابان ایرانشهر شمالی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
● نشانی مرکز بررسی آثار:
تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷
● تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲ - صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸
● وبگاه: www.roshdmag.ir
● چاپ: شرکت افست (سهامی عام)
● تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

دوست خوبم:

در خانواده‌ی بزرگ مجلات رشد جایی به نام مرکز بررسی آثار مجلات رشد وجود دارد. در این مرکز کارشناسان خوبی در انتظار خواندن آثار هنری خوب تو و دوستان هستند. آن‌ها نامه‌ها و آثار رسیده‌ی همه‌ی شما عزیزان را با دقت بررسی می‌کنند و پاسخ کتبی به آن‌ها می‌دهند. تو می‌توانی آثار هنری خودت را در زمینه‌های داستان، شعر و نقاشی به این مرکز بفرستی. دوست خوبم یادت باشد که در نامه‌های زیبایی که برایمان می‌فرستی، حتماً نام و نام خانوادگی، سن و آدرس دقیق و کامل پستی خودت را با یک قطعه عکس پشت نویسی شده ارسال کنی.

تصویر روی جلد: یگانه میرزایی
تصویر پشت جلد: یگانه رضایی نژاد

آدرس ما:

تهران، خیابان ایرانشهر شمالی
ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید سلیمی)
شماره ۲۶۸ - صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵
شماره تماس ما: ۸۸۳۰۵۷۷۲ داخلی ۴۱۰



نقاشی:
مبینا انتظاری
۱۰ ساله

دنیای زیبا

یک آسمان آبی
پرنده‌های زیبا
پرواز سمت خورشید
با بال‌های زیبا

خدا را شکر که دنیا
زیبا و رنگارنگ است
خدا را شکر که دنیا
خیلی خیلی قشنگ است
زینب زارعی،
کلاس دوم از همدان

زندگی

ای که خورشید را گرم می‌کنی
ای که رویا را پرگل می‌کنی
ای که شب‌ها را ستاره‌باران می‌کنی
ای که با همه‌ی عشقت نگاهم می‌کنی
ای که باران را صدا می‌زنی
تا برای ما ببارد روشنی
ای خدا دوستت دارم!
الینا فتحي، ۱۱ ساله از تهران



نقاشی:
عرفان دوستان ۸ ساله



نقاشی:

سیده ریحانه نجاتی
۹ ساله

نویسنده:

ایمان عبدالوهابی
از رفسنجان



در جعبه‌ی مادرنگی، همه‌ی مادرنگی‌ها، مداد سفید را مسخره می‌کردند. مادرنگی‌ها به مداد سفید می‌گفتند که تو به هیچ دردی نمی‌خوری، چون با تو نمی‌شود روی کاغذ سفید نقاشی کشید. مداد سفید از این که نمی‌تواند نقاشی بکشد، خیلی ناراحت بود. وقتی که شب شد، یک نفر در جعبه‌ی مداد رنگی‌ها را باز کرد و با صدای آهسته مداد سفید را از خواب بیدار کرد. مداد سفید توی آن تاریکی به زحمت توانست مقوای سیاه را ببیند. مقوای سیاه به مداد سفید گفت: من از سیاهی خسته شده‌ام، تو می‌توانی مرا سفید کنی؟ مداد سفید کمی فکر کرد و بعد شروع کرد به نقاشی کشیدن. صبح که شد، تمام صفحه‌ی مقوای سیاه پر بود از ماه و ستاره‌های سفید و قشنگ.

مداد سفید

دوست ما تخیل خوبی در این داستان دارد و جمله‌بندی‌های داستان هم ساده و روان هستند ولی من دلم می‌خواست در پایان داستان، بقیه مادرنگی‌ها هم کار مداد سفید را می‌دیدند و می‌فهمیدند که نباید مداد سفید را مسخره می‌کردند. به نظرم دوستان می‌توانست کمی طولانی‌تر بنویسد.



مدارنوی



نقاشی: عارف افشار
۹ ساله

نویسنده:
محمدپویا رجبی فر
کلاس دوم از شوشتر

در فروشگاهی یک مداد نوکی بود که خیلی تنها بود. هر روز صبح مداد نوکی زود از خواب بیدار می‌شد، ولی تا شب هیچ بچه‌ای او را نمی‌خرید. بالاخره یک روز پسر بچه‌ای که دست خطش زیاد خوب نبود آمد و مداد نوکی را خرید. پسر بچه که دید دست خطش با مداد نوکی بهتر می‌شود، تصمیم گرفت همه‌ی مشق‌هایش را با مداد نوکی بنویسد. برای همین آن را گذاشت توی جامدادی‌اش. مداد نوکی یک عالمه دوست پیدا کرد و دیگر ناراحت نبود.

داستان ساده، کوتاه و جالبی است. فقط پایان آن کمی زود تمام می‌شود. محمدپویا می‌توانست به ما بگوید که بقیه‌ی مدادها با مداد نوکی چه برخوردی داشتند و در جامدادی برای آن‌ها چه اتفاقی افتاد. البته این که چرا مداد نوکی خط پسر بچه را قشنگ می‌کرد؟ در مجموع داستان بامزه‌ای است!



آموزش داستان نویسی

برای نوشتن داستان کافی است به اتفاقات و ماجراهای کوچک و ساده‌ی اطراف خودمان دقت کنیم و این قدر دنبال اتفاقات و ماجراهای عجیب و غریب نباشیم. هر چه ساده‌تر و در دسترس‌تر، بهتر. هر چه چیزهایی را که در اطراف خودمان می‌بینیم و برای خودمان اتفاق می‌افتند را بنویسیم، بهتر است. باور کنید بهترین داستان‌ها، ساده‌ترین آن‌ها هستند.



فاطمه گورتانیان نژاد



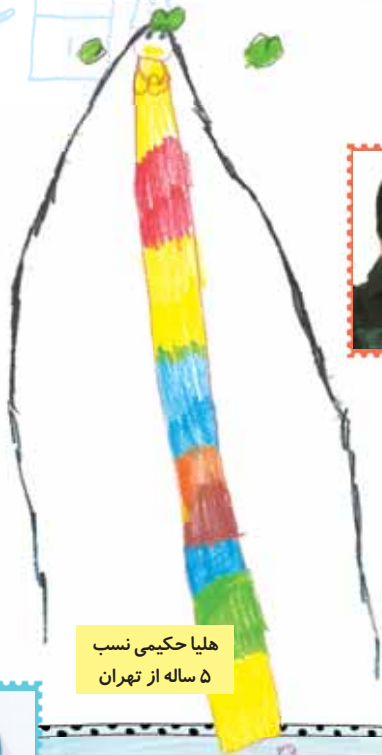
فاطمه سعیدی خواه



سید محمد رضا موسوی



سیده نگار موسوی



هلیا حکیمی نسب
۵ ساله از تهران



نگار سیاهپوری



فرزاد طاشی / از کرج



علی خادم پیر



یاسمن باباپور



آموزش نقاشی

یک روش جالب برای داشتن نقاشی متفاوت، استفاده از تکه‌های مجلات و کاغذهای رنگی در میان نقاشی است.

در این روش می‌توانید تکه‌ای از مجلات باطله، روزنامه، کاغذ کادو، کاغذ رنگی یا حتی پارچه‌ی نقش‌دار را ببرید و روی کاغذ چسبانید. بعد آن را با دقت نگاه کنید. با فکر و خلاقیت خودتان با استفاده از وسایل نقاشی آن تکه‌ی چسبانده شده را ادامه دهید و به یک نقاشی تبدیل کنید. طوری که پس از تمام شدن نقاشی آن تکه‌ی چسبانده شده، جزئی از نقاشی شود.

در زیر نمونه‌هایی از نقاشی دوستانتان را می‌توانید ببینید. این روش خلاقیت شما را بسیار بالا می‌برد.



ویدا داور دوم دبستان



طاها زادحسینی چهارم دبستان



صدیقه زمانی چهارم دبستان



ریحانه عربلو ۶ ساله از تهران



رقیه عربلو/ ۶ ساله از تهران



نگین کهندانی



هستی روشنی قلعه شیخی



ماهانا محمدی

دریای تنها

سلام من دریا هستم. تنها هستم. چرا؟
چون خورشید خانم زیاد کار دارد و وقت ندارد با من
حرف بزند. چون آقای باد عجله دارد و نمی‌تواند پیش من
بماند. آقای باد فقط گاهی برایم قصه‌ی کوه، دشت و صحرا را
می‌گوید و دلم می‌خواهد پیش آن‌ها بروم. ولی من سر جایم
می‌مانم، چون اگر بروم، «سونامی» می‌شود. آقای ماه هم شب‌ها
برایم قصه می‌گوید و با دست‌هایش، موهایم را نوازش
می‌کند. اما صبح که می‌شود، دست از سرم برمی‌دارد
و می‌رود که بخوابد. من هم موهایم را از کنار ساحل
جمع می‌کنم. آدم‌ها به این بازی من و ماه «جزر و مد»
می‌گویند. به خورشید خانم، آقای باد و آقای ماه بگویید
بیشتر کنار من بمانند و با من حرف بزنند.

بیتا امجدی‌فر، کلاس پنجم از رفسنجان

بیتا خانم توانسته است با استفاده از
تخیل، طبیعت، دریا، کوه و صحرا را به
زیباترین شکل به تصویر بکشد. او از شگرد
«تشخیص» یا «جان‌بخشی» استفاده کرده و به دریا،
ماه و ... شخصیت داده است. طوری که باد می‌تواند مثل
یک انسان برای او قصه بگوید. ماه می‌تواند موهایش را نوازش کند
و ...

بیتا خانم حتی پدیده‌های علمی مثل جزر و مد و سونامی را هم
هنرمندانه و غیرمستقیم توی نوشته‌اش جا داده است و مخاطب
با این که اثری ادبی می‌خواند، اطلاعات علمی جالبی را هم
دریافت می‌کند. در مجموع، نوشته‌ی او هم تخیلی است،
هم احساس‌برانگیز و علمی.

شاگرد زرنگ کلاس

هیچی دیگه نمونده

که من بلد نباشم

تو امتحان دیکته

یک غلط هم نداشتم

همه رو یاد گرفتم

چون شاگرد زرنگم

تو کارنامه نشستند

نمره‌های قشنگم

خانوم معلم من

همه چیز و می‌دونه

هر چی که یاد گرفتم

از زحمات‌های اونه

سید مهدیس عمادی دارابی، کلاس سوم از

روستای اوسای میاندرو

دوست خوبان، مهدیس خانم، چقدر

خوب وزن و آهنگ شعر را می‌شناسد. او به خوبی توانسته

شعری وزن‌دار بگوید و البته تلاش کرده، قافیه‌ها را هم رعایت کند. باید

بگویم گفتن شعر موزون یا همان شعر وزن‌دار کار ساده‌ای نیست و خیلی‌ها

در ابتدای راه دچار مشکل می‌شوند. اگر مهدیس عزیز بتواند همین طور با جدیت

کارش را ادامه بدهد و تمرین و تکرار را فراموش نکند، خیلی زود شعرهای قوی‌تری

هم خواهد سرود. خوب است که سعی کند زبان شکسته و محاوره‌ای را هم

کنار بگذارد و از زبان سالم و معیار در شعرهایش استفاده کند.

دوست داشتن

باد آمد و باد آمد و رفت
پاییز هم رفت
برف آمد و برف آمد و رفت
زمستان هم رفت
طبیعت سرسبز شد و رفت
بهار هم رفت
گرما شد و گرما شد و رفت
تابستان هم رفت
سال تمام شد
یک سال از عمر ما رفت

تنها دوست داشتن می ماند تا همیشه...

علیرضا مقصودلو، کلاس ششم از گرگان

دوست خوبمان، علیرضا مقصودلو، با تکرار برخی از کلمات و عبارات و جملات توانسته است گذر زمان و پیوستگی فصل‌ها را به خوبی نشان بدهد. تکرار شکل جمله‌بندی‌ها هم خودش ما را به یاد گذر فصل‌ها و آمدن و رفتن مداومشان می‌اندازد. این یعنی زبان شعر. معناهای آن هم با یکدیگر ارتباط محکمی دارند و این عالی است. البته پایان‌بندی شعر می‌توانست ارتباط قوی‌تری با سطرهای بالایی داشته باشد. مثلاً دوست نازنینمان می‌توانست برای مفهوم «دوست داشتن» زمینه‌چینی لازم را در سطرهای قبلی انجام دهد تا خواننده ربط آن را با قسمت‌های بالایی شعر خیلی خوب متوجه شود. برای دوست خوبم آرزوی موفقیت می‌کنم!

یلدا

شب یلدا یک بهانه
دلخوشی‌ها توی راهه
توی راه شب یلدا
می‌رسه باز ننه سرما
با یه هندوانه
با انار دانه‌دانه
یک شب خاطره انگیز
تو شب آخر پاییز
اومده فصل زمستون
توی کوچه برف و بارون
یاد اون وقت‌ها که بودیم
دور هم تو شب یلدا
یاد اون حرفای قشنگی
که زدیم تا خود فردا

فاطمه اصفهانی، ۱۱ ساله از تهران

مداد

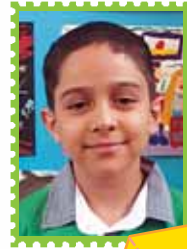
مداد شیطان همیشه
وقت نوشتن که می‌شه
گم می‌کنه خودشو به جور
قائم می‌شه یک جای دور
وقتی که پیداش می‌کنم
یک کمی دعواش می‌کنم

فاطمه دانش‌فروز، ۱۱ ساله از کازرون

دوست خوبمان، فاطمه دانش‌فروز، شعری ساده و کوتاه سروده است. اما توی همین شعر کوتاه خیال و طنز را کنار هم قرار داده و اثری دوست‌داشتنی خلق کرده است. اینکه یک مداد شیطان وقت مشق نوشتن جایی قایم می‌شود، هم خیالی است و هم شیطنتی کودکانه و طنزآمیز دارد. خواننده هم می‌تواند شخصیت تخیلی مداد را تصور کند و هم می‌تواند فکر کند خود شاعر از روی قصد مدادش را گم کرده است تا مشق ننویسد. هر کدام از این تصورها یا هر دوی آن‌ها کنار هم برای خواننده شیرین و جذاب است و یک کشف جالب به همراه دارد. فکر می‌کنم از این به بعد هر وقت به مدادم نگاه کنم، یاد شعر فاطمه خانم می‌افتم!



در خانه



نقاشی:
حسین نسبى
۹ ساله

نویسنده:
محمدعلی کاظمی
کلاس چهارم از ساری

یک «در» توی خانه‌ای زندگی می‌کرد. توی این خانه یک پسر هم زندگی می‌کرد که در را خیلی محکم پشت سرش می‌بست. در بیچاره هر دفعه که این پسر به طرفش می‌آمد، ناراحت می‌شد و هر دفعه که او را محکم می‌کوبید، دردش می‌گرفت. تا این که روزی برای تنبیه پسر نقشه‌ای کشید. وقتی پسر آمد داخل اتاق، در خودش را قفل کرد و او را توی اتاق گیر انداخت. پسر که توی اتاق گیر افتاده بود، فریاد زد: «کمک! کمک! کمک! من گیر افتادم! کمک...» اما هر چه قدر داد و بیداد کرد، کسی برای کمک نیامد. چون مامان و بابایش برای خریدن سیب‌زمینی و نان از خانه بیرون رفته بودند. پسر چند ساعتی توی اتاق تک و تنها ماند. بعد که دید بدجوری گیر افتاده است، برای این که بتواند از اتاق بیرون بیاید، خودش را به در کوبید تا باز بشود. آنقدر به در ضربه زد تا قفل در شکست و در خودش را باز کرد. ولی به خاطر لگدهایی که به در زده بود، لولای بالایی در شکسته بود. اگر بابا و مامانش می‌فهمیدند که او در را خراب کرده است، دعوايش می‌کردند. از آن روز به بعد پسرک مجبور بود در را آهسته ببندد، وگرنه لولای پایینی در هم می‌شکست و در محکم می‌افتاد رویش!

کاش پسر بچه می‌فهمید که نباید در را محکم ببندد، نه این که در بشکند و به خاطر نیفتادن در، او آن را آرام ببندد. این طوری پسر بچه در را شکسته است، کسی هم نفهمیده و او هم به کار خطا و اشتباه خودش پی نبرده است. اگر او یک طوری پشیمان می‌شد، داستان بهتر می‌شد.

خشک سالی



نقاشی:
دینا عسگری
۹ ساله



نویسنده:
صبا علیزاده

زنگ ناهار بود. با دوستم مریم به سمت آبخوری مدرسه رفتیم. توی کیفمان دنبال لیوان گشتیم تا آب بخوریم. مریم لیوان خودش را پیدا نکرد و گفت: «اشکالی ندارد که لیوان نباشد. با دست آب می‌خوریم.» بعد هم شیر آب را باز کرد و آب خورد. بعد همان‌طور که شیر آب را باز گذاشته بود، کف دستش را پر از آب کرد و به طرف من پاشید. من هم می‌خواستم لیوانم را پر از آب کنم و به مریم پاشم. که یکدفعه صدایی از شیر آب بلند شد. انگار شیر آب داشت با ما حرف می‌زد. صدا به ما گفت: «مگر نمی‌دانید؟ آب هست ولی کم هست.»

هنوز صدای شیر آب توی گوشمان بود که زنگ ناهار تمام شد. ناظم گفت: «همه بروید سر کلاس.» من و مریم به کلاس برگشتیم. آن ساعت درس جغرافیا داشتیم، اما معلممان کمی دیرتر به کلاس آمد. ما هم از فرصت استفاده کردیم و شروع کردیم به دوره کردن درس‌های جلسه‌ی قبل. اما راستش هنوز توی فکر شیر آب بودم. چشم‌هایم را بستم و تصور کردم که همه‌ی دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها، سدها و قنات‌ها به دلیل بارندگی کم و هدر دادن بی‌رویه‌ی آب توسط ما به اتمام رسیده‌اند و خشک‌سالی همه جا گرفته است. ماهی‌ها و جانوران آبزی روی دریاچه‌ها مرده‌اند. گیاهان و درختان همگی خشک شده‌اند. پرندگان و حیوانات کوچک و بزرگ از تشنگی از بین رفته‌اند. یکدفعه با صدای مریم به خودم آمدم که داشت می‌گفت: «پاشو! خوابی؟ چشمتو باز کن. خانم داره می‌یاد. معذرت می‌خوام که بهت آب پاشیدم.» به مریم گفتم: «باید موقع رفتن از شیر آب معذرت‌خواهی کنیم.»

صبا داستان جالبی نوشته است. هم موضوع جالبی را انتخاب کرده و هم ساده و راحت آن را نوشته است. کاش قدر آب را همه بدانیم!



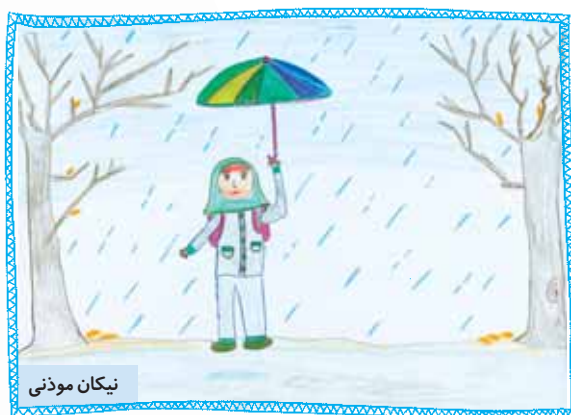
عسل تیموری



شیدا رژیسی



سعیده صمدی آزاد



نیکان موذنی



سید مبین زمانپور / ۷ ساله از بیجار



ریحانه هاشمی



فرهاد طاشی از کرج



حانیه داوری
۷ ساله از سمیرم



زهرا نوری



مانی احمدی نیاتایش ۹ ساله



خاطره لطفی از شوشتر



زهرا بختیاری اصل



شاپرک جعفری از اصفهان



طراوت بابایی از گلستان



زهرا آشوری



شادی لشگری



سپهر جوادی



معصومه گندمکار، کلاس دوم از تهران

خواهر کوچک من

جشن تولد شده
تولد عروسک
تولد ی که شاده
باشمع و کیک و پولک

فاطمه سادات باقرزاده ارجمندی، از تبریز

جشن تولد

حالا شده مهمونی
تو اتاق فرشته
تولدت مبارک
رو کیک او نوشته
کیه کیه فرشته؟
صاحب این عروسک
خود فرشته هم هست
دختری شاد و کوچک

دوست خوبم، فاطمه سادات باقرزاده، در شعر کوتاهش توانسته است همه‌ی اطلاعات لازم را درباره‌ی موضوع شعر به خواننده بدهد. حالا ما با خواندن این سه بند متوجه می‌شویم که تولد کیست، توی تولد چه اتفاقی می‌افتد، چه کسی در این تولد حضور دارد و ...
فاطمه خانم وزن و قافیه را هم تا حد زیادی رعایت کرده و در سرودن شعری شاد موفق بوده است. البته در پایان، خواننده احساس می‌کند باز هم قرار است شعر ادامه پیدا کند. انگار شعر هنوز تمام نشده. شاید یک جمله کامل‌کننده در پایان شعر می‌توانست این اشکال را هم برطرف کند.

خدای باران

ملیکا اله دادیان، کلاس ششم از فلاورجان

ملیکا خانم، در شعر خدای باران، تصویری زیبا از بارش باران به ما نشان داده است. او فضای لطیف و آرامی ساخته که مخاطب از تصور کردنش لذت می‌برد و حس شادابی پیدا می‌کند. این یعنی احساس و عاطفه‌ای که در شعر پنهان شده، به خوبی وظیفه‌اش را انجام داده و روی خواننده تأثیر گذاشته است. فکر می‌کنم همه‌ی ما با خواندن شعر ملیکا خانم دلمان بدجوری برای باران تنگ می‌شود.

مامان برای خواهرم
شب لالایی می‌خواند
خواهر عزیز من
یواش یواش می‌خوابد
صبح که بیدار می‌شود
من مدرسه هستم
می‌گردد و می‌گردد
من را پیدا نمی‌کند
ظهر که از مدرسه بر می‌گردم
خواهرم من را می‌بیند
خوش حال و شاد و خندان
برایم در را باز می‌کند
ای خدای مهربان
خیلی تو را دوست دارم
که این خواهر زیبا را
داده‌ای به من

دل می‌خواهد
آسمان باز هم ببارد
ابرها پاره شوند
قطره قطره، دانه دانه
بر زمین قدم گذارند
چه شب قشنگی است، اگر ببارد
چه زلال و پاک است
قطره قطره، باران روشن
چه کسی پشت ابرهاست؟
خالق گل و گیاه
خالق هستی ما
چه کسی است خدای باران؟

دوستان شما که در نمایشگاه مطبوعات سال ۱۳۹۶ به غرفه‌ی مجلات رشد آمدند این شعر نیمه‌کاره را هم کامل کردند:

برایمان بنویسید شما
چه جوری این شعر را
کامل می‌کنید؟

توی قفس نشسته
بال و پرش رو بسته

بعضی از شعرها را در زیر می‌خوانید:



توی چشم‌هاش نشسته
یه عالمه غم و غصه
دلش همش گرفته
هوای بیرون کرده
دلش یه پرواز می‌خواد
بال و پر باز می‌خواد

نازنین فاطمه بخشی، کلاس سوم

انگار دلش شکسته
کنج قفس بسته
می‌خواد که پرواز کنه
بال‌هاشو باز باز کنه
سفر کنه به هر جا
به کوه و دشت و صحرا
ای دوست مهربانم
من پرنده‌ای بی‌زبانم
باز کن در قفس را
تا بروم به هر جا

هستی نایب آقایی، کلاس سوم

ناراحت و غمگینه
چون که پرش شکسته
می‌خواد که پرواز کنه
اما براش چه سخته
خدا کنه خوب بشه
دوباره پرواز کنه

حنانه صفایی، کلاس دوم

طوطی پر شکسته
غمگین کنار نشسته
ای طوطی طلایی
که خوشگل و بلایی
چرا ساکت نشستستی؟
بال و پرت رو بسته
یه روز تو هم شاد بودی
کنار دوستات بودی
بیا یاد خدا کن
پیش خدا دعا کن
با یاد و نام خدا
می‌شی دوباره رها
دوباره می‌شی آزاد
دل‌ها همه شاد شاد

روژان حاج نوری، کلاس دوم

این دوستان در نمایشگاه مطبوعات ۱۳۹۶ به غرفه‌ی مجلات رشد آمدند، نقاشی کشیدند یا داستان و شعرهای نیمه‌کاره را کامل کردند:

● آتنا مودب کلاس پنجم ● ملیکا محمدی کلاس دوم ● فرنوش فردین کلاس دوم ● فرزانه فردین کلاس ششم ● فرناز فردین کلاس دوم ● مائده بهادری کلاس سوم ● مینا خداوردی کلاس ششم
● علی یزدانی ● راییکا چهره گشا ● حلما فلاح رضایی ● سیمین حیدری کلاس چهارم ● علی جعفری کلاس ششم ● ساغر ابردره‌ای کلاس دوم ● فاطمه خلیل ارجمندی کلاس هفتم ● عطیه رمضانی کلاس
● هشتم ● واله رضایی کلاس پنجم ● محدثه صفری کلاس چهارم ● زهرا محمدخانی ● رها امیدی ● محمد مهدی ابراهیمی کلاس اول ● پارسا عبدی پیش دبستانی ● میثاق مغانی کلاس اول
● ستایش پیشداد کلاس سوم ● آوا میری ● دانیال صابر ● آدرین فرهاد ● پدرام رحمتی ● محمدصدرا طاهری کلاس اول ● علی جعفری نیا پیش دبستانی ● امیر علی ستاری ● نازنین فاطمه باقری
● هومان طاهرخانی کلاس دوم ● حنا خطاط کلاس اول ● محمدطاهرا سلیمانی ● نورا محکم کار ● آناهیتا توتونچی پیش دبستانی ● امید توتونچی پیش دبستانی ● محدثه ستوده کلاس دوم ● شاینا مظاهری
● عرشیا روحبخش ● هلیا خوشنامی ● کیانا فروغی ● محمدصدرا مقدس ● امیرحسین موسوی کلاس اول ● مهرنوش گرجی ● نامیلا عطائی کلاس سوم ● ریحانه خلیلی کلاس دوم ● پرنیا خشیار
● هلنا نوری کلاس پنجم ● مهرسانیتی کلاس اول ● قصیده قدیر محسنی کلاس سوم ● مهسا ججی اقدام ● متینا قرایی کلاس اول ● عرفان محمدی پیش دبستانی ● مهدی بدرلو ● ادریس جعفری ● الینا واشقانی
● مستان رحیم‌پور پیش دبستانی ● سید صدرا طبیبی کلاس اول ● ملینا شریعتی کلاس چهارم ● پریسان خزاعی کلاس چهارم ● نرگس بختیاری ● آیا راد انصاری شاد پیش دبستانی ● سینا طهرانی کلاس
● ششم ● فرناز نقوی پیش دبستانی ● آناهیتا خدارحمی ● پارسا خزاعی کلاس پنجم ● کاوه سمیعی ● زهرا احمدزاده فرد ● ماهر سادات میرشاوردی کلاس سوم ● محیا کیانی ● سجاد خادمی
● راضیه افتخاری ● آتنا علیزاده کلاس اول ● زهرا اخلاقی فر کلاس سوم ● ملیکا هاشمی پناه کلاس سوم ● نیکا گلستان کلاس اول ● آوین اسکندری ● ارمیا تقی‌زاده ● فاطمه محمودی کلاس سوم
● سید نازنین زینب موسوی ● مانا علاقمندی ● مهیار علاقمندی ● آرتین شعبان حرمی کلاس دوم ● محمد رضا گودرزی ● پارسا اصلانی کلاس پنجم ● محمد مهدی ایمانی ● امیرعلی خلیل ارجمندی کلاس
● اول ● مهدیس رشیدی کلاس پنجم ● امیرحسین قاصر کلاس دوم ● هستی صیادی پیش دبستانی ● سامیار سیرایی ● ثنا اسماعیلی کلاس دوم ● زهرا رفیعی کلاس چهارم ● ماریا شعبانیان
● سامان پورمولایی کلاس هفتم ● بردیا چراغی کلاس اول ● آرتامیس بهنام رضی ● پریا شاهمادی کلاس دوم ● مهدیه امیدی کلاس ششم ● دانیال صالحی کلاس ششم ● دینا صالحی کلاس چهارم
● ستایش ایرانمنش کلاس هفتم ● کیانا حسن‌زاده کلاس اول ● فاطمه زهرا بامری کلاس هفتم ● ستایش عارفی کلاس اول ● کارن جاوید مهر ● صبا مقدس کلاس هفتم ● آریا خزاعی کلاس هشتم

دوستان مجلات رشد در نمایشگاه مطبوعات

مجلات رشد در «نمایشگاه بین المللی مطبوعات» که هر ساله در تهران برگزار می شود، غرفه ای دارند. کارشناسان «مرکز بررسی آثار» با حضور در غرفه ی مجلات رشد، دانش آموزان علاقه مند به داستان، شعر و نقاشی را راهنمایی می کنند. نمونه ای از نقاشی های دانش آموزانی را که در نمایشگاه بین المللی سال ۱۳۹۵ از غرفه ی مجلات رشد دیدن کردند، می بینید.



این دوستان در نمایشگاه مطبوعات ۱۳۹۶ به غرفه‌ی مجلات رشد آمدند، نقاشی کشیدند یا داستان و شعرهای نیمه‌کاره را کامل کردند:

● ماهان قائمی ● بهروز بهادری کلاس پنجم ● سارینا گلشنا متین کلاس دوم ● پرنیان پروین کلاس دوم ● درسا بزرگی دهمت ● آرنیکا زرین کوب کلاس اول ● چیستا سلامتی کلاس دوم ● شارینا غریب ● امیرمحمد زارعی کلاس اول ● مهرسا سادات میرعمادی کلاس اول ● آرتین صحرایی کلاس دوم ● مظهره خسروی کلاس چهارم ● آیدین قیطاسی ● سونیا داداشی کلاس چهارم ● هانیه حسینی پناه کلاس چهارم ● یلدا حسین جانی کلاس چهارم ● ستایش محمدخانی ● محمد عرفان واعظی کلاس چهارم ● آوا حسینی پیش دبستانی ● پارسا عظیمی رفاه کلاس سوم ● سپهر قبادی کلاس دوم ● امیرحسین رضازاده ● محمدطاها جنگی کلاس اول ● نازنین قدیمی پیش دبستانی ● مریم ربانی پیش دبستانی ● زهرا مصری کلاس پنجم ● دلسا بابایی کلاس دوم ● آنیسا غزنوی ● فاطمه جعفریان ● یکتا لطفی آذری دادیان ● بیتا لطفی آذری دادیان ● امیرعلی سالمی ● بهینا بنی اسدی ● محمدحسین روشنی ● جانان سالاریان ● سارینا رمضان آقایی ● ملیکا بهروزپناه ● سارا محمدی کلاس نهم ● آیتا خدایی کلاس پنجم ● فاطمه دیباغ کلاس ششم ● آنیا سیاح ملکی ● ستایش جعفری ● پرنیان هاتفی نیا ● گرشا جلالی ● آتنا زارعی کلاس ششم ● ملیکا حاج علی صراف کلاس دوم ● امیرطاها آبروان کلاس سوم ● ستایش آبروان کلاس ششم ● سروش هوشمند کلاس پنجم ● هلیا حکیمی نیا ● هلنا حکیمی نیا ● باران حاجی بابایی ● مانلی رادمند کلاس چهارم ● ریحانه محمدیگی کلاس دوم ● پامیدا صالحیان کلاس سوم ● فاطمه زهرا ملکی کلاس دوم ● محمد میرزایی کلاس پنجم ● بهار ششگل نژاد کلاس سوم ● هلیا جعفری نیا کلاس دوم ● حنانه صفاتی کلاس دوم ● هستی نایب آقایی کلاس سوم ● روزان حاج نوری کلاس دوم ● آذین وفادار کلاس دوم ● نازنین فاطمه بخشی کلاس سوم ● پارسا رهگذر ● آدرینا فروهر ● امیر صدرا بخشی ● هستی بخشی ● یاسمین معصومی کلاس سوم



دوستان شما که در نمایشگاه مطبوعات سال
۱۳۹۶ به غرفه‌ی مجلات رشد آمدند، این داستان
نیمه‌کاره را کامل کردند:

شیر آب شر و شر گریه می‌کرد. قاشق نگاهی به او کرد و گفت:

ما هم تصمیم گرفتیم بعضی از این داستان‌ها را در مجله چاپ کنیم تا دوستان دیگری هم
که دوست دارند این داستان را کامل کنند، داستان‌های خودشان را برایمان بفرستند.

رهام امیری خواه کلاس چهارم است. او داستان را این طور ادامه داده است:

چرا گریه می‌کنی؟ شیر آب گفت: «گریه نمی‌کنم، آب ریزش بینی گرفتم.»

قاشق گفت: «چرا؟»

شیر آب گفت: «واشرم شل شده. آخه مرد خانه چند روزی است که رفته سفر.»

کابینت ناله می‌کرد. شیر به کابینت گفت: «چرا ناله می‌کنی؟»

کابینت گفت: «ناله نمی‌کنم، روغن ندارم، وامانده‌ام. فکر کنم شما هم می‌دانید

مرد خانه چند روزی است که بیرون رفته.»

یخچال داشت از گرما می‌مرد. کابینت به یخچال گفت: «چرا اینقدر گرمته؟»

یخچال گفت: «گرم نیست، خراب شدم. یکی از سیم‌هایم کنده شده است.»

سطل آشغالی مات مانده بود. یخچال از سطل آشغال پرسید: «چرا مات مانده‌ای؟»

سطل آشغال یک نفس گرفت و گفت: «دلم پره! شما هم می‌دانید مرد خانه بیرون رفته.»

یکدفعه صدای چرخیدن کلید توی قفل آمد. در باز شد. مردخانه بود. همه گفتند: «هورا!!!»

مردخانه آمد و به هم ریختگی‌ها را درست کرد. حالا همه‌ی وسایل خانه خوش حال بودند.



فاطمه سادات اخوان حجازی، کلاس سوم، داستان را این جوری کامل کرده است:

آقا شیر آب چرا گریه می‌کنی؟ آقا شیر آب گفت: «بچه‌ها آب من را باز گذاشتند. اگر آب‌هایم تمام شوند،

هیچ آبی برای آشامیدن بچه‌ها نیست.»

خانم قاشق گفت: «ناراحت نباش من هر روز می‌آیم شیر آب را می‌بندم.»

فردای آن روز بچه‌ها شیر آب را محکم بستند. وقتی خانم قاشق آمد، گفت: «آقا شیر آب، چرا گریه نمی‌کنی؟»

آقا شیر آب گفت: «چرا گریه کنم؟ این دفعه بچه‌ها شیر آب را باز نگذاشتند و من دیگر خوش حال هستم.»

تبسم حیدرپور داستان را جور دیگری کامل کرده است:

چرا گریه می‌کنی؟ شیر آب گفت: «برای این که دوستم لیوان نیامده.»

قاشق گفت: «من الان می‌روم لیوان را خبر می‌کنم تا بیاید و تو آن را پر کنی.»

آذین وفادار کلاس دوم است. او در ادامه‌ی داستان نوشته:

برای چی داری شر و شر گریه می‌کنی؟ به من بگو، به من بگو!

شیر آب هیچی نگفت. این بار چنگال گفت:

«ای شیر آبی که آنجا هستی، برای چی داری گریه می‌کنی؟»

این بار شیر آب گفت:

«چون بچه‌ی بازیگوشی آمده و من را باز گذاشته است.»

قاشق و چنگال با هم گفتند: «ما می‌توانیم کمکت کنیم!

بعد با کمک هم شیر آب را بستند.



رفتن به کوچه



نویسنده:
محمدحسن کاظمی
کلاس اول از ساری

نقاش:
دینا بختیارزاده
۹ ساله

یک روز ماشین اسباب بازی من رفت توی کوچه. این طرف را نگاه کرد، چیزی ندید. آن طرف را نگاه کرد، چیزی ندید. چون ماشین ها و اتوبوس ها دود می کردند. ماشین کوچولوی من تصمیم گرفت که برود کنار ماشین های بزرگ تر. ماشین ها گاز دادند و رفتند. اتوبوس ها هم رفتند. ماشین کوچولوی من رفت توی پیاده رو. چند تا پسر بچه ماشین کوچولوی مرا دیدند و به طرفش آمدند. بچه ها سر ماشین کوچولوی من با هم دعوا کردند. ماشین کوچولوی من به زمین خورد و شکست. بچه ها رفتند. من داشتم توی پیاده رو می رفتم که ناگهان ماشین کوچولو را دیدم. آن را برداشتم و به خانه آوردم. ماشین کوچولوی من برایم اتفاقات را تعریف کرد. من آن را تعمیر کردم و ماشین درس گرفت که دیگر بدون من بیرون نرود.

داستان خیلی خوب نوشته شده است. فقط اول داستان، محمدحسن نگفته است که چرا و چطور ماشین اسباب بازی به کوچه می رود. آن هم تنها و بدون محمدحسن! کاش می نوشت وقتی با ماشین های واقعی روبه رو می شد، چه کار می کرد: می ترسید؟ تعجب می کرد؟ با آن ها حرف می زد؟ یا ...



